

این حصرها، اضافی است و الا مثل اقرار هم وجود دارد که در حصر حضور ندارد. چنان که گفته شده: «بینات» شامل علم قاضی هم می شود و منحصر در شهادت شهود نیست. یا ممکن است گفته شود: برخلاف آن چه مشهور است «انما» دال بر تحقیق و تثبیت هم است نه حصر فقط، حتی اصلی هم در این باره برای دلالت بر حصر وجود ندارد.

در امتداد سخنان فوق می توان گفت:

تامل در روایت هشام بن حکم و روایت تفسیر امام عسکری (علیه السلام) - که ظاهراً به یک روایت بر می گردد - می رساند که مقصد اصلی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان این مطلب است که مردم! من بر اساس شنیده ها - و نه واقع - داوری می کنم و فکر نکنید داوری من واقع را عوض می کند. و زرنگی شما در طرح دعوا و اقامه آن، ممکن است به مفاد داوری جهت دهد، لکن واقع را عوض نمی کند. شنیدنی این که حضرت خود را کسی معرفی می کنند که چه بسا واقع را نداند (انما انا بشر و انتم تختصمون و لعل بعضکم الحن بحجته من بعض) و هرگز نمی خواهند فرضی را مطرح کنند که واقع برای ایشان مکشوف است. نسبت به علم معصوم - علیه السلام - هم به موضوعات، گفتگوهایی وجود دارد که در جای خود مورد شرح و تفصیل واقع شده است.

به روایات مبین حصر قضا در بینة و یمین¹ نیز در ادامه پاسخ می دهیم. به نظر می رسد: آن چه مسلم است امثال این حدیث مفاد قول دوم را ثابت نمی کند. این قول به ویژه اگر ناظر به علم طبیعی و نوعی حاصل از مستندات محسوس و قابل طرح و عرضه بر دیگران نیز باشد، هیچ وجه سند معتبری آن را تایید نمی کند.

دلیل تفصیل اول (جواز در حق الله و عدم جواز در حق الناس)

این نظر قاعدتاً باید مستند به این ادراک باشد که ادله عام جواز یا وجوب حکم به قسط و عدل، می طلبد قاضی بتواند (یا باید) به علم خویش داوری کند، لکن برخی ادله چون معتبره هشام بن حکم از عمل به علم، منع می کند، همچنین روایاتی که دلالت بر مفاد «البینة علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه» دارد² و به دلیل ورود این ادله در حق الناس و نه حق الله، در حق الله به اقتضای همان ادله عام عمل می کنیم و به جواز (یا به وجوب / در فرض اقتضای وجوب) فتوا می دهیم.

نقد دلیل تفصیل اول

با پاسخی که از این ادله در بیان قول دوم داده شد، نمی توان این تفصیل را پذیرفت. روایات بینة و یمین نیز مبین بیان مسأله در فرض این اماره قانونی است نه بیان حصر و الا اشکالات ماضی بر ادعای حصر - که در قول دوم بود - بر می گردد.

1. همان، باب 3، صص 233 - 236.

2. همان.

دلیل تفصیل دوم (جواز در حق الناس و عدم در حق الله)

نسبت به بند اثبات بیانات گذشته روشنتر است، نسبت به بند نفی محقق خوانساری - که به اقتضای برخی کلماتش می توان وی را از قائلان به تفصیل فوق - علی الاطلاق - قرار داد - بعد از بیان قول به جواز اعتماد به علم در حدود الهی می فرماید:

«لقائل أن يقول : كيف الجمع بين ما ذكر و بين ما سبق في باب الزنا من لزوم الاقرار اربع مرات مع حصول العلم بالاقرار مرة واحدة او مرتين او ثلاث مرات غالبا؟ فنقول : أما رواية حسين بن خالد المذكورة³ فلا يستفاد منها كفاية مطلق العلم بل صورة النظر و في مقام التفرقة بين حق الله و حقوق الناس و ما في الصحيح المذكور من الاقرار على نفسه بالزنا⁴ لا يؤخذ بإطلاقه حتى يكفي الاقرار مرتين على القول بلزوم الاقرار اربع مرات في غير المحصن بل لا بد من التقيد باربع مرات فاستفادة كفاية العلم بقول مطلق لا يجمع مع ما دل على لزوم الاقرار مرات و لعل التقيد في الصحيح المذكور بغير المحصن يكون دليلا على كفاية الاقرار مرة في الزنا مع عدم الاحصان هذا مع أنه كثيرا يحصل العلم بشاهد واحد او شاهدين او شهادة اربعة رجال مع عدم اجتماعهم و الحال أنه مع عدم اجتماع الشهود يحدون للفرية و المرعى بالزنا لا يحد، و قد ظهر مما سبق التفرقة بين حقوق الله و حقوق الناس»⁵.

³ الحسين بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام سمعته يقول: «الواجب على الامام إذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر أن يقيم عليه الحد، و لا يحتاج الى بيعة مع نظره لأنه أمين الله في خلقه، و إذا نظر رجل [رجلا] يسرق فالواجب عليه أن يزيه و ينهاه و يمضى و يدعه، قلت : كيف ذاك؟ قال : لان الحق إذا كان لله فالواجب على الامام إقامته، و إذا كان للناس فهو للناس». الكافي، ج 7، ص 262 و 263، ح 15؛ تهذيب الاحكام، ج 10، ص 51، ح 156.

⁴⁴ إذا أقرّ على نفسه أنه عند الامام بسرقة قطعه، فهذا من حقوق الله و اذا اقر على نفسه انه شرب خمرا حدّه، فهذا من حقوق الله، و اذا أقرّ على نفسه بالزنا و هو غير محصن فهذا من حقوق الله قال : و أما حقوق المسلمين فإذا أقرّ على نفسه عند الامام بفرية، لم يحدّه حتى يحضر صاحب الفرية أو وليه، و اذا أقرّ بقتل رجل لم يقتله حتى يحضر اولياء المقتول فيطالبوا بدم صاحبهم». تهذيب الاحكام، ج 10، ص 10، ح 20.

⁵ . جامع المدارك، ج 7، ص 61.